

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

نتیجه بحث این شد که یک وجوب عینی برای حج داریم که برای مستطیعی است که در طول عمرش، یک بار انجام می‌دهد و یک وجوب کفایی برای حج داریم که ملاک آن، عدم خلّو بیت از حجّاج است و روایات «إن الله فرض الحج على اهل الجده في كل عام»^[1] را، هم حمل بر همین وجوب کفایی می‌کنیم.

دیدگاه برگزیده در جمع روایات؛ وجوب کفایی

نتیجه بعدی آن است که از این آیه شریفه: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^[2] با قطع نظر از روایات، یک وجوب عینی «مرّةً واحدةً فی طول العمر» بیشتر از آن استفاده نمی‌شود، اما با توجه به دو روایت معتبر، دو توسعه باید در اینجا داد؛

توسعه اول: امام (علیه السلام) فرمود این حج البیتی که خدای تبارک و تعالی در این آیه فرموده، «الحج و العمره جمیعا لأنهما مفروضان»^[3]، منتهی برای عموم مردم ظهور اولی حج در این آیه، در حج است. بنابراین، امام معصوم به عنوان مفسر قرآن می‌فرماید حج و عمره، هر دو مراد است (یعنی «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»، «لله على الناس العمره») یا اینکه حج را، به اعم از حج و عمره باید معنا کرد.

توسعه دوم: در روایت موسی بن جعفر (علیه السلام) که در آن، امام (علیه السلام) ابتدا فرمود: «إن الله فرض الحج على اهل الجده في كل عام»، بعد فرمود: «و ذلك قوله: لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»، در گذشته بیان شد که این قسمت از روایت، ظهور در استشهاد به آیه دارد، اما با تأمل در روایات دیگر، به نظر می‌رسد که باید بگوئیم امام در مقام تفسیر آیه است یعنی امام (علیه السلام) می‌فرماید مراقب باشید! کسی خیال نکند که در این آیه، فقط یک وجوب عینی مطرح است، بلکه یک وجوب کفایی نیز بر اهل جده مطرح است که روایات دیگر می‌گویند در فرضی است که بیت خالی باشد.

خلاصه اشکالات به این دیدگاه و پاسخ آن

این نتیجه بحث شد که به نظر ما این راه جمع، راه تامی است و اشکالی بر آن وارد نیست. مجموع اشکالاتی که به این راه (وجوب کفائی) وارد شد، دو اشکال شد؛ 1) اشکال صاحب جواهر (قدس سرّه) بود که روایات اهل جده، مختص به اهل جده است، اما روایات خلّو بیت، کاری به اهل جده ندارد و در پاسخ از اشکال، گفتیم که با این روایات اهل جده، آن‌ها را تقیید

(2) اشکال دوم این بود که این وجوب کفایی، با این روایت موسی بن جعفر (علیه السلام) ناسازگار است؛ زیرا در این روایت، امام (علیه السلام) به آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» استدلال کرده است و (همان‌گونه که صاحب منتقى الجمان گفت) اتفاق داریم بر اینکه از آیه وجوب عینی استفاده می‌شود. پاسخ دادیم درست است که اجماع بر استفاده وجوب عینی هست، اما امام معصوم (علیه السلام) می‌فرماید علاوه بر وجوب عینی، یک وجوب کفایی نیز از آیه شریفه استفاده می‌شود.

خلاصه آنکه؛ به نظر ما، این نتیجه‌ای است که نفس اطمینان به آن پیدا کرده و به حسب ظاهر، تردیدی در آن وجود ندارد. ما در مقام جمع بین روایات طائفه اولی و طائفه ثانیه هستیم، این جمع اول که صاحب وسائل، صاحب حدائق، مرحوم سید 5 قبول کردند (که ما بگوئیم آن «مرّة واحدة» مربوط به وجوب عینی است و «يجب على اهل الجدة في كل عام»، وجوب کفایی است، این جمع مورد قبول ما نیز می‌باشد. در ادامه به بررسی راه‌های دیگر می‌پردازیم.

راه دوم جمع میان روایات؛ راه شیخ طوسی (قدس سرّه)

دومین راه جمع روایات، راهی است که شیخ طوسی (قدس سرّه) در استبصار، مرحوم محقق حلی در معتبر، صاحب مدارک، صاحب جواهر و صاحب مستمسک 5 (در جلد دهم مستمسک، صفحه 8) آن را برگزیده و مرحوم حکیم می‌فرماید اقرب الوجوه، همین راه است. این راه عبارت است از اینکه؛ بگوئیم آن روایاتی که «مرّة واحدة» دارد، آن را حمل بر وجوب کنیم و روایات اهل جده را، حمل بر استحباب کنیم یعنی بگوئیم یک بار وجوب عینی است و اگر شخصی اهل جده است، مستحب است فی کل عام به حج برود. این‌گونه نیست که اگر یک بار رفت، استحبابش تمام شود، این استحباب تا آخر عمر برای این شخص در هر سال باقی است.

این عده از فقها، در توجیه این جمع می‌گویند روایات مرّة واحدة، نصّ در وجوب است، اما روایات اهل جده، ظهور در وجوب دارد؛ زیرا در روایات اهل جده، کلمه «فرض» آمده و «فرض»، نصّ در وجوب نیست، بلکه ظهور در وجوب دارد، اما در روایات مرّة واحدة، عبارت «كلّهم مرّة واحدة» آمده یعنی این نصّ در وجوب است و در تعارض بین نصّ و ظاهر، با روایات نصّ در روایات ظاهر تصرف کرده و در اینجا، آن‌ها را حمل بر استحباب می‌کنیم.

واژه‌شناسی کلمه «فرض» در قرآن و روایات

نکته قابل توجه (پیش از اشکال به این جمع) آن است که؛ اگر در قرآن و روایات، درباره کلمه «فرض»، یک واژه‌شناسی کنید (که این کلمه، در کجا استعمال شده و در هر جا، به چه معناست)، روشن می‌شود که این کلمه به چه معناست. ما در روایات متعددی، کلمه «فرض» را داریم و از آن استحباب را استفاده کردند. مثلاً در این روایت معروف از امام هشتم (علیه السلام) آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ فِي الْوُضُوءِ أَنْ تَبْدَأَ الْمَرْأَةُ بِبَاطِنِ ذِرَاعَيْهَا»^[4]، مرحوم شیخ حرّ عاملی در هدایة الامّة می‌گوید: «اقول حمل على الاستحباب و الاحوط عدم تركه»^[5]؛ این کلمه «فرض»، محمول بر استحباب است.

در روایات معمولاً برای مستحب مؤکد، تعبیر به «فرض» هم می‌کنند یعنی یک چیزی که استحباب دارد، اما استحبابش خیلی مهم است و نزد شارع اهمیت دارد، تعبیر به «فرض» هم می‌کنند. خود مرحوم محقق در معتبر می‌گوید: «و معنى فرض قدر و بَيِّن لا بمعنى اوجب»؛ «فرض» به معنای «قدر» است.

در سوره تحریم نیز، این کلمه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ

فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^[6]، درباره این آیات شأن نزول‌های مختلفی وارد شده است.

خلاصه آنکه؛ پیامبر(صلي الله عليه وآله) منزل یکی از همسران خود که رفتند، برای ایشان غسل مخصوصی درست کرده بود که این به گوش همسران دیگر رسید و آن‌ها اعتراض کردند که چرا آن غسل را خوردید. پیامبر(صلي الله عليه وآله) قسم خورد بر اینکه دیگر از آن غسل نخورد.

بعد آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ

أَيْمَانِكُمْ»؛ خدا برای گشودن قسم‌های شما راه قرار داده و آن اینکه؛ یک کفاره‌ای بدهید تا این قسمت‌ها حل شده و کنار برود و کفاره‌اش این بود که ده مسکین را اطعام دهند. در اینجا، کاری به بحث‌های فقهی آیه نداریم و اینکه آیا بحث‌های قرآنی و این شأن نزول، درست است یا خیر؟ اما تعبیر «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی «بَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ»؛ راه برای شما قرار داده است.

به هر حال، باید کلمه «فرض» را واژه‌شناسی (یا به تعبیر امروزی‌ها، ترمینولوژی) کنیم، «فرض» به معنای وجوب نیست (که بگوئیم «فرض» یعنی واجب است)، موارد استعمال را که می‌بینیم، در موارد زیادی در استحباب، حتی در غیر استحباب نیز به کار رفته است مثل همین آیه «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ»؛ یعنی یک راهی برای اینکه شما ایمان خود را باز کنید، کفاره بدهید. در روایت آمده: «فَجَعَلَهَا يَمِينًا وَكَفَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) قُلْتُ بِمَا كَفَّرَ قَالَ أَطْعَمَ عَشْرَةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مَسْكِينٍ مِدٌّ»^[7]، صاحب وسائل در ذیل این روایت می‌نویسد: «اقول: هذا محمول على الاستحباب»؛ کفاره‌اش هم حمل بر استحباب می‌شود. شاید به این خاطر است که این قسم بر امر مرجوحی (که غسل را نخورد) بوده است و قسم بر مرجوح، وجوب وفا ندارد.

گاهی اوقات نیز، کلمه فریضه در مقابل «سنت» به کار رفته است، «ما فرضه الله» در مقابل سنت یعنی «ما فرضه النبي(صلي الله عليه وآله)، ما شرّعه النبي(صلي الله عليه وآله)» است که این یک اصطلاح است. لذا در روایات قرعه آمده «القرعة سنة»، این «سنة» به این معنا نیست که مستحب است، بلکه «القرعة سنة» یعنی «ما شرّعه الرسول(صلي الله عليه وآله)»؛ پیامبر این را تشریع کرده است که در مقابل «ما شرّعه الله» است.

دیدگاه برگزیده درباره معنای کلمه «فرض»

در مراجعه به لغت درباره کلمه «فرض»، معنای حقیقی آن، وجوب تکلیفی به عنوان حکم شرعی نیست، بلکه «فرض» به معنای «ثبت»، «بَيْنَ»، «قَدَر»، است. «قَدَر» به عنوان لزوم، که می‌شود واجب، «قَدَر» به عنوان الاستحباب، می‌شود مستحب، باید برای هر کدام قرینه پیدا کنیم. ممکن است بگوئیم اگر دیدیم کثرت استعمال در وجوب دارد، بگوئیم بدون قرینه در وجوب استعمال می‌شود و برای استعمال آن در استحباب نیاز به قرینه است، اما می‌گوئیم ممکن است به این مرحله نرسد یعنی ما برای حمل بر وجوب یا حمل بر استحباب، نیاز به قرینه داریم که به نظر من، یک مقداری اقرب به واقع است.

در ما نحن فيه، قرینه داریم بر اینکه این روایات «ان الله فرض الحج على اهل الجده»، قرینه داریم بر اینکه حمل بر استحباب کنیم و قرینه‌اش، همان روایات «كلفهم مرة واحدة» است؛ زیرا آن نصّ در وجوب است و این ظاهر در وجوب و با روایات نصّ، در این روایات ظاهر تصرف می‌کنیم.

در روایت دیگری آمده است: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»^[8]؛ امام(عليه السلام) می‌فرماید آیا از شدیدترین چیزی که خدا بر مردم فرض کرده خبر بدهم؟ «قُلْتُ بَلَى قَالَ إِنصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُؤَاوَاةُ أَخَاكَ وَ ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ»، که اینها از موارد استحباب است نه از موارد وجوب.

اشکال مرحوم والد بر راه دوم جمع روایات

تنها اشکالی که بر این راه دوم وجود دارد، آن است که؛ در صحیحہ علی بن جعفر از امام کاظم (علیه السلام)، بعد از «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجَدَةِ فِي كُلِّ عَامٍ» حضرت می‌فرماید: «وَذَلِكَ قَوْلُهُ وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ النَّبْتِ»، این در حالی است که اگر «فرض» را به معنای استحباب بگیریم، دیگر استشهاد به آیه یا تفسیر آیه (فرقی نمی‌کند) معنا ندارد!

به بیان دیگر؛ شما که «ان الله فرض» را حمل بر استحباب می‌کنید، امام معصوم (علیه السلام) همین را فرموده و بعد استشهاد به آیه کرده است، و حال آنکه نمی‌شود بگوئیم از آیه استحباب استفاده می‌شود؛ زیرا مسلماً دلالت آیه بر وجوب روشن است و در آن تردیدی نیست. حتی در بعضی از روایات داشت که «فی کل عام»، جزء آیه وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ النَّبْتِ فی کل عام و جزء قرآن بود.

البته در آنجا بیان شد که این عنوان تفسیر را دارد نه اینکه جزء قرآن باشد و بعد اهل سنت هم بگویند شیعه قائل به تحریف است، اینها نمی‌فهمند، ما چون معتقدیم ائمه (علیهم السلام) مفسر واقعی قرآنند، بعضی از روایات و رواة اینطوری از آن‌ها نقل می‌کنند اینکه امام (علیه السلام) فرمود: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ النَّبْتِ فی کل عام»، یعنی امام (علیه السلام) تفسیر کرده و بعد که به دست دیگران رسیده، عده‌ای خیال می‌کنند که امام (علیه السلام) فرموده «فی کل عام» جزء قرآن بوده و بعداً حذف شده است (نظیر آنچه درباره: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فی علی» گفته‌اند که در روایات، عبارت «فی علی» آمده یعنی امام می‌فرماید این در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) است نه اینکه «فی علی» جزء آیه بوده است حتی ممکن است جبرائیل وقتی که داشته آیه را می‌خوانده، باز این را تصریح کرده باشد، ولی «فی علی»، به عنوان اینکه جزء آیه باشد نیست). بنابراین در اینجا نیز، امام (علیه السلام) فرموده «فی کل عام» که این به عنوان تفسیر «حِجُّ النَّبْتِ» است.

مرحوم والد در ادامه اشکال می‌فرماید: «فهل يمكن حمل في كل عام الواقع تفسيراً لآية على الاستحباب»^[9]؛ «فی کل عام» که تفسیر آیه است، آیا می‌توان حمل بر استحباب کرد؟! یعنی آن روایت موسی بن جعفر (علیه السلام) که می‌فرماید: «وَذَلِكَ قَوْلُهُ»، بگوئیم استشهاد یا تفسیر است (فرقی ندارد) و این روایت، تفسیر برای آیه است و آیه مسلماً دلالت بر وجوب دارد، آیا می‌توانیم این را حمل بر استحباب کنیم؟!

راه سوم جمع روایات؛ وجوب بدلی

سومین راه جمع، این است که این طایفه دوم (یعنی روایات اهل جدہ) را، حمل بر وجوب بدلی کنیم یعنی وجوب «علی سبیل البدلیة»، یعنی امسال باید به حج بروی، اگر نرفتی سال بعد، اگر نرفتی سال سوم، اگر نرفتی سال چهارم، «فی کل عام»؛ زیرا ممکن است کسی بگوید آن زمانی که مستطیع شدم، نرفتم و عصیان کردم و به سبب عصیان، این تکلیف از من ساقط می‌شود! این روایات برای دفع این توهم می‌باشد که اگر عصیان کردید و نرفتید، سال بعد باید بروید.

بنابراین، اهل جدہ همان «من استطاع» در آیه است البته فی کل عام یعنی «فی کل عام علی سبیل البدلیة»، اگر امسال شد که امسال برود، اما اگر عصیان کردید و سال آینده و سال سوم و تا آخر، باید به حج برود.

بنابراین، ممکن است گفته شود در تمام عمر یک بار برای شما واجب است و این یک بار، شاید در همان سال استطاعت بوده، مثل اینکه اگر بگوئید من نذر می‌کنم روز دوشنبه این هفته روزه بگیرم، روز دوشنبه که آمد روزه نگرفتید و عصیان کردید، آیا می‌توانیم بگوئیم دوشنبه هفته آینده؟ نمی‌شود؛ زیرا موضوعش تمام شده است. ممکن است در مورد حج نیز کسی توهم کند که من آن سالی که مستطیع شدم، باید همان سال به حج می‌رفتم و اگر نرفتم، وجوب به سبب عصیان ساقط شده؛ چون تکلیف

همان‌گونه که بسبب الامتثال ساقط می‌شود، بسبب العصیان نیز ساقط بشود. لذا بگوئیم به سبب عصیان، تکلیف ساقط شده و نباید برود.

مرحوم شیخ در تهذیب این راه را مطرح کرده و می‌نویسد: «معنی هذه الاخبار أنه يجب على أهل الجده في كل عام على طريق البذل»^[10] و بعد توضیح می‌دهد. مرحوم علامه نیز در کتاب تذکره این راه را پسندیده است.

اشکال مرحوم خویی بر راه سوم و ارزیابی آن

مرحوم خویی در کتاب معتمد این راه را رد کرده و می‌فرماید: «و هذا بعيداً». ایشان در اینجا دو مطلب بیان می‌کند؛

مطلب اول: ایشان یک مبنای اصولی دارند که با آن مبنا، می‌خواهند این راه را جواب بدهند. می‌فرماید ما اصلاً «سقوط الواجب بالعصیان» را قبول نداریم، بلکه اگر یک چیزی برای شما واجب شد، طبع هر واجبی این است که اگر در آن زمان نشد، در زمان بعد انجام شود. مثلاً اگر به شما گفتند درس بخوان، امروز نشد فردا، فردا نشد پس فردا، تا آخر باید همین‌طور این تکلیف را انجام بدهید.

بنابراین، با اینکه معروف در السنه اصولیین این است که «كما أن التكليف يسقط بالامتثال، فكذا يسقط بالعصيان»، ایشان می‌گویند ما این را قبول نداریم و با عصیان تکلیف ساقط نمی‌شود. لذا ایشان اشکال مبنایی می‌کنند.^[11]

به نظر ما، این اشکال محقق خویی (قدس سره) تام نیست؛ زیرا اشکال مبنایی، نمی‌شود اشکال باشد. مرحوم والد ما نیز در اشکال بر این راه می‌فرماید: «و یرد علیه عدم كونه جمعاً دلایلاً مقبولاً عند العقلاء»^[12]؛ این یک جمع عرفی و مقبول عند العقلاء نیست. ایشان بحث را مبنایی نمی‌کنند و می‌گویند اینکه بگوئیم جمع بین دو طائفه، به این است که مره واحده، ظهور در وجوب عینی دارد و «فی کل عام»، ظهور در وجوب بدلی دارد، این یک جمع مقبول عند العقلاء و عند العرف نیست و حال آنکه باید این روایات را القاء به عرف کردیم و وقتی به عرف می‌گوئیم مراد شارع از این «فی کل عام»، «على سبيل البدلية» است، عرف چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحْجَّ مِنْهَا فَقَدْ كَفَرَ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مَنْ قَالَ لَيْسَ هَذَا هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ.» الكافي 4- 265- 5؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص 16، ح 14128-1.

[2] «فِيهِ آيَاتُ بِنَاتٍ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» سوره آل عمران، آیه 97.

[3] «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدْبَنَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَسَائِلَ بَعْضُهَا مَعَ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ بَعْضُهَا مَعَ أَبِي الْعَبَّاسِ فَجَاءَ الْجَوَابُ بِإِمْلَائِهِ سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً يَعْنِي بِهِ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ جَمِيعاً لِأَنَّهُمَا مَفْرُوضَانِ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ قَالَ يَعْنِي بِتَمَامِهِمَا أَذَاءَهُمَا وَ اتِّقَاءَ مَا يَتَّقِي الْمُحَرَّمُ فِيهِمَا وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى الْحَجُّ الْأَكْبَرُ مَا يَعْنِي بِالْحَجِّ الْأَكْبَرِ فَقَالَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ وَ

رَمِي الْجِمَارَ وَ الْحَجَّ الْأَصْغَرَ الْعُمْرَةَ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج4، ص: 265، ح1.

[4] «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّاسِ فِي الْوُضُوءِ أَنْ تَبْدَأَ الْمَرْأَةُ بِبَاطِنِ ذِرَاعَيْهَا وَ الرَّجُلُ بِظَاهِرِ الذِّرَاعِ.» اللقيه 1- 49- 100؛ عنه وسائل الشيعة، ج1، ص: 467، ح1239-2.

[5] هداية الأمة إلى أحكام الأئمة - منتخب المسائل، ج-1، ص: 114.

[6] سورة تحریم، آیه 1-2.

[7] «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ) عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ (صلي الله عليه وآله) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ ... قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ فَجَعَلَهَا يَمِينًا وَ كَفَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) قُلْتُ بِمَا كَفَرْتَ قَالَ أَطْعَمَ عَشْرَةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مَسْكِينٍ مِدًّا قُلْنَا (فَمَنْ وَجَدَ) الْكِسْوَةَ قَالَ ثَوْبٌ يُوَارِي بِهِ عَوْرَتَهُ.» الكافي 7- 452- 4، و التهذيب 8- 295- 1093، و الاستبصار 4- 51- 176؛ عنها وسائل الشيعة، ج22، ص: 380، ح28835-1.

[8] «عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ الْحَسَنِ الْبَزَّازِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثٌ قُلْتُ بَلَى قَالَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُكَ أَخَاكَ وَ ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ ذَلِكَ وَ لَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَةٍ أَوْ عَلَى مَعْصِيَةٍ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص145، ح8.

[9] «و يرد على هذا الوجه ان حمل لفظ «الفرض» على ذلك ان سلمنا إمكانه و لكن الأمر لا يتم بذلك فإنه قد وقع في بعضها الاستشهاد بقوله تعالى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ ..و لا معنى للاستشهاد للاستحباب بالآية كما هو أوضح من ان يخفى و قد وقع في بعضها ان «في كل عام» جزء من التنزيل و وجهناه بكونه تفسيراً له فهل يمكن حمل «في كل عام» الواقع تفسيراً للآية على الاستحباب فهذا الوجه أيضاً غير تام.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 18.

[10] «فَمَعْنَى هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى أَهْلِ الْجِدَةِ فِي كُلِّ عَامٍ عَلَى طَرِيقِ الْبَدَلِ لِأَنَّ مَنْ وَجِبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ فِي السَّنَةِ الْأُولَى فَلَمْ يَفْعَلْ وَجِبَ عَلَيْهِ فِي الثَّانِيَةِ وَ كَذَلِكَ إِذَا لَمْ يَحْجَّ فِي الثَّانِيَةِ وَجِبَ عَلَيْهِ فِي الثَّلَاثَةِ وَ عَلَى هَذَا فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى أَنْ يَحْجَّ وَ لَمْ يَعْنُوا عَ وَجُوبَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ عَلَى طَرِيقِ الْجَمْعِ وَ نَظِيرُ هَذَا مَا نَقُولُهُ فِي وَجُوبِ الْكَفَّارَاتِ الثَّلَاثِ مِنْ أَنَّهُ مَتَى لَمْ يَفْعَلْ وَاحِدَةً مِنْهَا فَإِنَّا نَقُولُ إِنَّ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا لَهَا صِفَةُ الْوُجُوبِ فَإِذَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنْهَا خَرَجَ الْبَاقِي مِنْ أَنْ يَكُونَ وَاجِباً وَ كَذَلِكَ الْقَوْلُ فِيمَا تَضَمَّنَتْ هَذِهِ الْأَخْبَارُ.» تهذيب الأحكام، ج5، ص: 17-16.

[11] «الوجه الثاني: حملها على الوجوب البدلي بمعنى وجوب الحج عليه في العام الأول فإن تركه يجب عليه في العام الثاني و هكذا.

و فيه: ان الوجوب البدلي بهذا المعنى مما يقتضيه طبع كل واجب و لا يحتاج إلى ان يبينه الامام (عليه السلام) فان الواجب يجب الإتيان به متى أمكن فإن عصى و لم يأت به في الآن الأول يجب امتثاله في الآن الثاني و هكذا و العصيان في الزمان الأول لا يوجب سقوط الوجوب و لزوم الإتيان به في الزمان الثاني.» المعتمد في شرح المناسك، ج3، ص: 12.

[12] «ثالثها حمل الطائفة الثانية على الوجوب البدلي بمعنى انه يجب على كل أحد مع الاستطاعة أن يحج في عامها و ان تركه ففي العام الثاني و ان تركه ففي العام الثالث و هكذا فمعنى وجوبه في كل عام هو عدم السقوط مع المخالفة و الترك بل هو باق على العهدة إلى آخر العمر و قد اختار هذا الوجه الشيخ في محكي التهذيب و العلامة في محكي المنتهى. و يرد عليه عدم كونه جمعا دلاليا مقبولا عند العقلاء بحيث يكون موجبا لخروج الطائفتين عن التعارض و صيرورتهما مجتمعتين فلا مجال له أيضا.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص19.